

❖ جغرافیای تاریخی «قلعه مارکوه» ❖

□ دکتر اللهیار خلعتبری و عباس پناهی □

5 دوره تاریخ

یکی از مباحث عمده‌ای که می‌تواند زوایای تاریک و مبهم حوادث و تحولات تاریخی را روشن کند، تحقیق در جغرافیای تاریخی مناطق مختلف، چه به صورت پژوهش‌های کتابخانه‌ای و چه به گونه تحقیقات میدانی است بنابراین، توجه و پژوهش در آثار باقیمانده تاریخی مربوط به گذشته‌های دور، برای روشن کردن حوادث و وقایع تاریخی می‌تواند یاری‌گر پژوهشگر تاریخ برای بررسی‌ها باشد، و نتیجه آن در اختیار خوانندگان و پژوهندگان این علم قرار داده شود. بنابراین برای شناخت تاریخ منطقه تنکابن - بخش غربی مازندران - پژوهش و مطالعه بر روی قلاعی مانند قلعه «مارکوه» که از قدمتی چندین صد ساله برخوردار است، از ضروریات امر تحقیق است. امروزه قلعه «مارکوه» به لحاظ تقسیمات کشوری از توابع شهرستان رامسر می‌باشد. اما در روزگاران گذشته و سده‌های پیشین، در منابع جغرافیایی، جزو بخشی از گرجستان یا گرجیان منطقه تنکابن آورده شده است.^۱ قبل از پرداختن به پیشینه تاریخی این قلعه، نگاهی مختصر به حدود و موقعیت جغرافیایی آن ضروری به نظر می‌رسد.

«دژ مارکوه» بر روی کوهی منفرد و استوار و مشرف بر دریای خزر بنا شده که زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد و نوعی نگاه شاعرانه و احساس حماسی را در قلب و ذهن بیننده نکته‌سنج القاء می‌کند، چنانکه مرحوم «ثابت قدم» شاعر گیلک زبان

شعر زیبایی در وصف دژ سروده است.^۲

موقعیت جغرافیایی

در غرب شهرستان تنکابن «پنج کیلومتری شرق رامسر کوهی منفرد و سرسبز وجود دارد معروف به مارکوه (مالکوه) که مردم منطقه به زبان گیلکی رامسری آن را «مورکو marku» تلفظ می‌کنند. این کوه را می‌توان از داخل شهر رامسر و حتی به فاصله کیلومترها از شرق و غرب این شهر به خوبی مشاهده کرد. مارکوه در پنج کیلومتری جنوب جاده رامسر = تنکابن، و در شرق شهر کتالم همچون شیری خفته در دل دشت به نظر می‌رسد که پشت برکوه البرز دارد و رو به دریای خزر....

مارکوه از سمت شمال با روستاهای نیاسته، پوده و میانحاله، و از سمت مشرق با روستای چهل شهید و رودخانه نسا رود، و از سمت غرب با روستای کوزه گر محله کتالم، و از سمت جنوب با روستاهای تیجن و تلاسر همسایه است. پیکره اصلی کوه از سنگهای آهکی رسوبی تشکیل شده و پوشش گیاهی آن مملو از درختچه‌های شمشاد و انواع دیگر درختان جنگلی است.^۳ متأسفانه در سالهای اخیر بخشهایی از این کوه توسط بومیان و کشاورزان محلی تبدیل به باغات مرکبات و چای شده است.

دشواریهای پژوهش در مورد «دیلیم خاصه» و شمال ایران:

یکی از مشکلات محققان تاریخ در بررسی جغرافیای تاریخی شمال به ویژه منطقه تنکابن قَلت منابع و سکوت آنها و گزارش‌های بسیار جزئی است، به همین علت در پژوهش جغرافیای تاریخی، محقق در به دست آوردن مطالب و آثار تاریخی و جغرافیایی از متون کهن با دشواریهای فراوان رویارو است؛ به خصوص منابع جغرافیای قدیم و مسالک و ممالک از این منطقه یا گزارش نداده، و یا به ارائه مطالب جزئی و مبهمی بسنده کرده‌اند، و این نقصان نشان دهنده آن است که صاحبان چنین آثاری به شخصه وارد مناطق شمالی نشده‌اند؛ که به احتمال این امر به خاطر آب و هوای مرطوب و به شدت شرجی، جنگلهای انبوه و مشکلات سیر و سفر در این مناطق بوده، که جغرافی نگاران و سیاحان اغلب این منطقه را از نزدیک

ندیده، و آگاهیهای خود را بیشتر از روی شنیده‌ها و نوشته‌های دیگران نقل کرده‌اند. با نگاهی گذرا به آثار مختلف جغرافیایی، این نقص علمی کاملاً هویداست؛ به‌عنوان نمونه اکثر قریب به اتفاق مسالک و ممالک حدود طبرستان را از غرب تا کلار و حدود گیلان را هوسم (کوتم) - رودسر کنونی - تعیین کرده‌اند؛ در نتیجه منطقه تنکابن در محاسبات جغرافیایی از نظر جغرافیانگاران مسلمان مغفول مانده است. دومین علتی که در این مورد می‌توان از آن یاد کرد، این است که شمال ایران به‌صورت جدا افتاده از سرزمین اصلی نجد ایران و به‌دور از فعل و انفعالات سیاسی بود؛ بخصوص غرب طبرستان، دیلم و گیلان به‌سبب شرایطی که در بالا ذکر شد، کمتر مورد توجه مورخان و جغرافی‌نگاران قرار گرفته است. عامل سومی که از ویژگیهای منطقه تنکابن می‌باشد، این است که حد فاصل مابین کلار در غرب مازندران و هوسم در شرق گیلان - که مولف حدود العالم آن را دیلم خاصه خوانده است - شهر معتبر و معروفی وجود نداشته که مرکزیت سیاسی یا تجاری داشته باشد و نظر سیاحان و جغرافی‌نگاران را جلب کند. بلکه این منطقه بزرگ که از جنوب بر بیلاقات دو هزار، سه هزار، جنت رودبار و اشکور و الموت مشرف می‌باشد، مجموعه‌ای از روستاهای پراکنده بوده که به‌صورت خرده و گاهی کلان مالکی اداره می‌شد.

در عصر قاجار با ازدیاد قدرت خاندان «خلعتبری» شهر خرم‌آباد تختگاه تنکابن و این خاندان محسوب گردید و در گزارشهای مورخان و سیاحان از آن سخن به‌میان آورده شد. در این زمان روستای شهسوار - شهر شهسوار بعدی و تنکابن فعلی - بندر تجارتی با روسها بود.

حدود منطقه تنکابن در تاریخ:

نام تنکابن در تاریخ هیچ‌گاه به‌شهر خاصی اطلاق نمی‌شده است، و این استنباط نادرستی از سوی نامگذاران این شهر بوده است؛ زیرا تنکابن نام منطقه‌ای پهناور بوده نه یک شهر خاص.

این منطقه تاریخی بنا به‌نظر مورخان همواره مرز ثابتی داشته است و از سمت شرق به‌رودخانه نمک‌آبرود (نمک‌آوه رود) که مرز میان تنکابن و رستم‌دار تاریخی، و

از غرب به رودخانه سُرخانی که حد فاصل بین هوسم و تنکابن، و از سمت شمال دریای خزر و از جنوب بلوکات طالقان، اشکور و الموت و رودبار محمد زمانخانی محدود شده است.

در دوران قاجار و احتمالاً از زمان زندیه منطقه تنکابن به «محال ثلاث» نیز معروف شده؛ که این محال عبارت بوده است از کلار ستاق، نور، کجور به مرکزیت تنکابن؛ اما اداره منطقه تنکابن در ادوار مختلف بستگی به خاندان حکومتگر مازندرانی و گیلانی داشت، و هرولایت که از نیرو و قدرت کافی بیشتری برخوردار بود، منطقه تنکابن را تحت نفوذ خود قرار می داد. تا اینکه با قدرت گیری خاندان «خلعتبری»، در عصر زندیه و تزاید این قدرت در عصر قاجار ثبات حکومتی در این سرزمین حاصل گردید.

گرجستان، یا گرجیان تنکابن:

در متون قدیمی به کُرّار در مورد گرجستان که جزئی از منطقه تنکابن بوده، یاد شده است اما به درستی مشخص نیست که گرجیان در کدام بخش از این منطقه قرار داشته است. دکتر منوچهر ستوده در کتاب «از آستارا تا استاریاد» می گوید: «به ظاهر گلیجان امروز با ناحیه گرجیان قدیم کمابیش قابل تطبیق است»^۴ پژوهشگر دیگری نیز بر این عقیده است که «گرجیان به مکان خاصی اطلاق نمی شد، بلکه به قسمتی از بخش جلگه ای اشکور گفته می شد که به ظن قوی گلیجان مرکز حکومت آن بوده است»^۵

اما با تفحص در متون تاریخی مشخص می شود که حدسیات این پژوهشگران قرین صحت نیست، زیرا منابع جغرافیایی و تاریخی گزارشی مغایر نظر آنها ارائه می دهند. به عنوان نمونه ابن اسفندیار کاتب در کتاب «تاریخ طبرستان» از قلاع مجهزی که محل ذخیره غذایی و استقرار مردان جنگی حسام الدوله اردشیر بن الحسن بود، نام می برد، و ضمن بردن نام این قلاع از «گرجیان» و «أزیلو» و «تُنکا» به طور جداگانه یاد می کند.^۶

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب از «گرجیان» به عنوان یک ولایت یاد می کند و می گوید: «گرجیان از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و

اکنون وسط است به آب و هوا مانند ولایات دیگر»^۷

ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی در کتاب تاریخ الجاتیو، گرجستان را در شرق مارکوه می‌داند می‌گوید «ابتدا اول ملک زمین گیلان که «دوازده هزارست»^۸، بعد از آن کوچیان پس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرف است بر شرقی سفیدرود که مدعی ایشان است و به جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود»^۹

رابینو در سفرنامه مازندران و استرآباد، از گلیجان و کرجیان یاد می‌کند که در سال ۸۲۰ ه.ق سیدرضی والی بیه پیش آن نواحی را گرفت و به سید امیرکیان هادی بن علی کیا ملاطی داد.^{۱۰} محقق دیگری معتقد است که گرجیان منطقه‌ای میان سخت‌سر و گلیجان در بخش جلگه‌ای و کوهستانی واقع بوده است.^{۱۱}

از مجموع این گزارشها؛ نظر آخر پذیرفتنی است که توسط آقای یوسفی نیا ارائه شده است، زیرا ۱- گرجیان و گرجستان هر دو به یک محل اطلاق نمی‌شد، بلکه این نامها را به دو ولایت جداگانه می‌گفتند و از نظر تاریخی گلیجان (با در نظر گرفتن جغرافیایی و تقسیمات کنونی) تغییر نام جغرافیایی نداشته است و مورخان و جغرافی نگاران گرجیان را به غیر از گلیجان مطمح نظر قرار می‌دادند. ۲- به احتمال قریب به یقین، گرجستان منطقه‌ای نیمه کوهستانی و نیمه دشت بوده، و چون در شرق مارکوه قرار داشته و مارکوه نیز جزیی از آن بود، در منابع تاریخی در توصیف جنگهای مربوط به «اسماعیلیان نزاری»^{۱۲} صحبت از مارکوه و گرجستان شده است، چون گرجیان به مارکوه نزدیک بوده و در نتیجه نمی‌توانسته در منطقه‌ای کاملاً کوهستانی قرار داشته باشد.^{۱۳}

به تقریب می‌توان چنین اظهار نظر کرد که گرجستان در شرق شهر رامسر کنونی و مارکوه - سخت‌سر قدیم - و در غرب گلیجان قرار داشته و مناطق چالکروود، کتالم، لشتو، گالش محله، شیرود تا روستاهای اطراف واچک و بیلاقات جنت رودبار (جنده رودبار) را در بر می‌گرفت.^{۱۴}

مارکوه در گذر زمان و در آثار جغرافی نگاران:

طبق گزارش و تحقیقات دکتر منوچهر ستوده در منطقه تنکابن در روزگاران

گذشته بیش از صدها قلعه و دژ موجود بوده است.^{۱۵} اما امروزه از این دژها یا فقط نامی مانده و یا حداکثر تبدیل به تپه‌هایی شده‌اند که درخت و درختچه‌هایی بر روی آنها روئیده، و جزو بخش جنگلی منطقه شده‌اند. اکثر مورخان در توصیف از منطقه تنکابن، نام دو قلعه را ناگزیر ذکر کرده‌اند، یکی «تُنکا (Toneka)» است - که در حال حاضر فقط نامی از آن باقی مانده و محل قطعی اش مشخص نیست - و قلعه دیگر در بالای مارکوه قرار داشته است که همچون شیری خفته و از دل دشت برآمده می‌نماید و روزگارانی مأمَن دشنه داران و فداییان اسماعیلیان نزاری بوده است.

آگاهی ما از مارکوه قبل از دوره مغول بسیار محدود است و با وجود تلاشی که صورت گرفت نتوانستیم موفق به یافتن مطالب زیادی درباره سرگذشت دژ در پیش از حمله مغول و تسلط اسماعیلیان بر آن شویم. بنابراین، بیشترین اطلاع ما از این قلعه براساس روایتی است که جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله علی‌بن محمد کاشانی در زبدة‌التواریخ آورده است.^{۱۶} و سپس سیاحان غربی معاصر که در سفرنامه‌هایشان از این قلعه گزارشی داده‌اند. علاوه براین، اعتمادالسلطنه تنها جغرافی نگار ایرانی است که در کتاب «مرآة‌البلدان» به شرح مبسوطی درباره «مارکوه» پرداخته است.^{۱۷}

«مارکوه» در طول تاریخ به نامهای گوناگونی خوانده شده که آن نیز به علت دست به دست شدن این دژ توسط حکام و سلاطین زمان بوده است.

در زبدة‌التواریخ آمده که در دوران مؤلف، این دژ را «سعادت کوه» می‌خوانده‌اند اما پیش از آن، آن را «فلاچکوه» می‌گفتند و بعد نام «مارکوه» گرفت، و پس از تسلط اسماعیلیان نزاری آن را «مبارک کوه» نام نهادند.^{۱۸}

ابن اسفندیار آن را «أزبلو» می‌نامد.^{۱۹} خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ آن را «سفالین کوه»^{۲۰} خوانده و در تاریخ الجاتیو از آن با اسم «کلاجه کوه» یاد شده است،^{۲۱} که به احتمال زیاد باید همان «مارکوه» باشد.

محقق مدعی است «مبارک کوه» که نام دیگر آن «گرجیان» بود، پس از استیلای اسماعیلیان به نام جدید «مبارک کوه» خوانده شد.^{۲۲} ظاهراً این ادعا نادرست است، زیرا ابن اسفندیار کاتب از میان ۲۲ قلعه‌ای که ساز و برگ حسام‌الدوله اردشیر بن الحسن در آنجا نگهداری می‌شد از دژ «گرجیان» و «أزبلو» و حتی «تُنکا»

جداگانه یاد می‌کند.^{۲۳}

دکتر ستوده با تردیدی می‌گوید: «شاید نام این قلعه در قدیم آزیلو بوده است.»^{۲۴} ملگونف سیاح روسی در سفرنامه خویش درباره «مارکوه» چنین می‌گوید «در عهد قدیم در مارکوه قلعه‌ای بنا نهاده بودند و به همین دلیل به آن «قلعه کوه» هم می‌گویند.»^{۲۵} رابینو در سفرنامه‌اش اشاره‌ای به «مارکوه» دارد. از میان جغرافی‌نگاران معاصر اعتمادالسلطنه در مرآة البلدان از «مارکوه» شرحی در خور توجه ارائه می‌دهد.^{۲۶}

همانطور که پیش از این اشاره شد، به علت سکوت منابع اطلاع ما از «مارکوه» و تحولاتی که در ادوار تاریخی بر آن حادث شده، اندک است. از اولین اطلاعات تاریخی در مورد دژ «مارکوه» که در منابع به تصویر کشیده شده، مربوط است به تصرف قلعه در سال ۵۳۳ ه. ق. اسماعیلیان نزاری که برابر است با دوران رهبری «بزرگ امید» در الموت و عصر سلجوقیان بزرگ.

ابوالقاسم کاشانی نحوه تصرف این قلعه را در زبدة التواریخ چنین روایت می‌کند: «روز بیستم رمضان امیر سلارجوی وند به الموت آمد، و به دعوت درآمد. «کیا بزرگ امید»^{۲۷} فرمود تا بر «سعادت کوه» که پیش از آن «قلاچکوه» گفتندی، بر سرش قلعه‌عالی بنا کردند و برگ و ذخایر «سعادت کوه» از «نتاجان» مهیا کرد. و از فلامرد تا به [عراق] عجم همه مردم مطیع شدند، و از آن تاریخ که کیا داعی^{۲۸} را به الموت آورده بودند، و با او حق دعوت تقریر می‌کردند،... در ثلث و ثلثین و خمسائة [۵۳۳] رفیقان قلعه^{۲۹} الموت عزیزت دیلمان کردند و «سعادت کوه» بگرفتند، و «تنهیجان»^{۳۰} بسوزانیدند، دژ را عمارت کردند، و کیافیروز را به حکومت «سعادت کوه» نصب کردند. و به هریک چندگاه لشگر به گرجستان می‌تاختند و بر رزم و محاصره مقصور بودند چنانکه ساکنان را امکان دخول و خروج نماند، از برای آنکه یک طرف رفیقان تاختن می‌کردند، و از جهت دیگر مردم «سعادت کوه» و از دیگر طرف مردم کوه گرجیان و تنهیجی به یاری و مساعدت گرجی نمی‌توانستند آمد.

کار برگرجیان سخت شد. لهراسف بن ملکشاه گرجی از برادرش گرشاسف به سبب وحشتی برگشت، و به گرجستان آمد و به نزاریان پیوست، و کار برگرشاسف

به جایی رسیده که یک دم فارغ نبود، پس کس به داعی پادشاه دشت دیلمان فرستاد و با سپهبد علی بن شهریار طبرستان نمود که اینجا نمی توانم بودن، می خواهم که آنجا بیایم، و دیده به دیدار شما روشن کنم، و با ایشان معاهده و مواضعه کرد. و امیر لشکر گیرعم گرشاسف با گروهی پیش رفیقان آمد. گرشاسف از رفیقان امان طلبید تا با عیال و چهارپایان به طبرستان رود. داعی نیز بدین التماس زسول فرستاد. رفیقان به او راه دادند تا گرشاسف با اصحاب خود به جانب طبرستان رفت و رفیقان «مارکوه» را عمارت کردند و «مبارک کوه» نام نهادند، و آن نیز به کیا محمد بن علی بن خسرو فیروز دادند.^{۳۱} رفیقان چون کار گرجیان بساختند به الموت آمدند.^{۳۲} و از این زمان به بعد اسماعیلیان به آبادانی آن دژ مشغول گشتند. سال بعد تا حد بیشتری به داخل گیلان تاخت و تاز بردند، و در آنجا برای خود پایگاههایی به دست آوردند. نامهایی که اسماعیلیان برای این «پایگاهها» انتخاب کرده اند، نشانه شور و حرارت آنهاست. و نشانه امیدواری بزرگی که به این پیروزیهای محلی بسته بودند.^{۳۳}

سرانجام اسماعیلیان با تصرف این دژ توانایی و نیرومندی مضاعف یافتند، زیرا پیشتر آنها با تصرف قلعه الموت بر جاده ابریشم و نقاط مرکزی ایران تسلط یافته بودند، با این فتح برخی از شمال ایران نیز مسلط شدند. در واقع دژ «مارکوه» گلوگاه طبرستان و دیلمان و گیلان بود که در منطقه تنکابن وجود داشت به تصرف فدائیان^{۳۴} درآمد.

ویژگی های طبیعی «قلعه مارکوه» و آثار باقیمانده آن:

از میان قلاع بازمانده در منطقه تنکابن تنها دژی که تبدیل به تپه ای از خاک نشده؛ و هنوز آثاری از آن برای کارهای پژوهشی مناسب است، قلعه «مارکوه» است، و این دوام و بقای تاریخی نیز به این مناسبت است که دژ بر روی قلعه کوه واقع شده و دسترسی به آن آسان نیست. اعتماد السلطنه در مرآة البلدان می گوید: «مارکوه دخمه های متعددی دارد شب پره زیادی در این دخمه هاست که خود را به آدم و چراغ می زنند و مانع دخول به دخمه ها می شوند. بالای این کوه جایی است مشهور به «نقاره خانه» هرگاه سنگی بر آن موضع بزنند، صدایی مانند صدای طبل حادث

می شود و تا نیم فرسخ راه آن می رود»^{۳۵}

دکتر ستوده در تحقیق خود تصویر دقیقی از قلعه ارائه داده؛ وی در کتاب از آستارا تا استاریاد چنین می گوید: «فضای قلعه به قدری است که حدود یکصد تن سرباز می تواند در آن سکنی کند. آثار و قطعات گنگهای سفالین در قلعه دیده شد، ظاهراً آب مصرفی قلعه را از چشمه های دور دست می آورده اند. در وسط قلعه چاهی کنده شده که امتداد آن به محلی معروف به قلعه باغ می رسد.

مصالح بنای این قلعه سنگ و گچ غربالی است^{۳۶} و برجها و باروهای آن برجای است. طول ضلع شرقی ۱۷/۷۰ متر و قطر آن ۲/۳۰ و ارتفاع آن ۶/۳۰ متر است. طول ضلع غربی ۹ متر تمام است. ضلع شمالی با سنگی که در امتداد آن بوده به دو قسمت تقسیم می شود: قسمت غربی آن ۱۴/۸۰ متر و قسمت شرقی آن که از سر سنگ جدا می شود، ۱۵ متر تمام است. با رویدن درختچه های فراوان در میان محوطه قلعه طرح اطاقهای مسکونی آن را نتوانستیم معلوم کنیم»^{۳۷}

نتیجه:

در حال حاضر به علت جاده ای که تا پای دژ «مارکوه» کشیده شده، دسترسی به آن آسان است.^{۳۸} اما تخریب آن - توسط حفران بومی و بلایای طبیعی همچنان ادامه دارد و متأسفانه توجه کامل به این بازمانده تاریخی - ملی نمی شود و از آن حراست به عمل نمی آید؛ و اگر روند فعلی ادامه یابد و مسئولان میراث فرهنگی و ملی کشور چاره اندیشی نکنند، همین اندک بازمانده نیز نابود خواهد شد؛ به یقین اگر برای حفظ و حتی به نوعی برای بازسازی قلعه برنامه ریزی درست و اصولی صورت گیرد، ویژگی تاریخی، طبیعی قلعه و چشم انداز زیبای آن که اشراف و دید کامل بر شهرهای تنکابن (شهنسوار) و رامسر و دریای خزر دارد، می تواند سیاحان و جهانگردان داخلی و خارجی را به سوی خود جلب کند و همچنین تلاشی باشد برای معرفی و شناسایی این یادگار تاریخی منطقه تنکابن و شمال ایران به علاقه مندان فرهنگ و تاریخ ایران زمین.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک به ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن: تاریخ طبرستان به تصحیح عباس اقبال، تهران ج ۲، نشر پدیده ۱۳۶۶ ص ۱۴۴.
۲. ر. ک به شعر «مارکو، ای جورگونه» در ماهنامه گیله‌واش ۵۲ سال ۱۳۷۸.
۳. اکرامی، سید نورالدین: مقاله «مارکو، کوهی دیدنی در «رامسر» نشریه گیله وا، همان شماره.
۴. ستوده، منوچهر: از آستارا تا استاریاد، تهران ج ۲، ج ۳، نشر آگاه ۱۳۷۴ ص ۴۸.
۵. ر. ک به واعظی تنکابنی: مقاله «دژ مارکوه در عصر اسماعیلیان و مغولان» نظریه تنکا ۲، تنکابن ۱۳۷۳.
۶. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، همان ص ۱۲۵.
۷. مستوفی، حمدالله نزهة القلوب به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران ج ۱ نشر طهوری ص ۲۰۴.
۸. در مورد «دوازده هزار» به احتمال منطقه بیلاقی «دو هزار» صحیح است نه «دوازده هزار»؛ در حال حاضر نیز در جنوب تنکابن منطقه‌ای بیلاقی با روستاهای فراوان به‌عنوان «دو هزار» وجود دارد و «امامزاده قاسم» نیز در این منطقه قرار دارد.
۹. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ الجاتیو، به‌اهتمام مهین همبلی، تهران، نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب چ ۱، ۱۳۴۸ ص ۶۱.
۱۰. رابینو، ه. ق: سفرنامه مازندران و استوآباد، ترجمه وحید مازندرانی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب چ ۱، ۱۳۳۶ ص ۱۹۷.
۱۱. یوسفی نیا، علی‌اصغر: تاریخ تنکابن، تهران، نشر قطره، ج ۲، ۱۳۷۲ ص ۲۰۵.
۱۲. نزاریان ← نزار: نزار و مستعلی فرزندان مستنصر هشتمین خلیفه فاطمی پس از مرگ پدر پسر جانشینی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، در این میان نزار شکست خورد و به‌زندان افتاد، اسماعیلیان ایران و حسن صباح که از نزار حمایت می‌کردند معتقد بودند که مطابق «نص اول» نزار می‌بایست جانشین مستنصر شود و مستعلی غاصب است و در این میان نقش بدرالجمالی امیرالجیوش مستنصر که سعی زیادی در تفوق مستعلی داشت، را نباید نادیده گرفت. از این رو اسماعیلیان ایران و شام را که طرفدار نزار بودند و او را خلیفه به‌حق می‌پنداشتند، نزاریه یا نزاریان می‌نامیدند. برای اطلاعات بیشتر ر. ک به‌دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ج ۱، نشر فرزاد، ۱۳۷۵. همچنین، هاجسن، مارشال گ. س: فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ج ۳ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۹.
۱۳. کاشانی، جمال‌الدین: زبده‌التواریخ «بخش فاطمیان و نزاریان» به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ج ۱، مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۷۳.
۱۴. این روستاها و بیلاقات بین شهر رامسر و تنکابن قرار دارد و مناطق و بخشهای کوچک دیگری در این منطقه قرار دارند که به‌لحاظ اختصار مطلب نام آنها آورده نشد.
۱۵. از آستارا تا استریاد ج سوم دکتر ستوده براساس تحقیق خود اکثر قلاع را که می‌رفت در تاریخ به‌بوته فراموشی سپرده شود مجدانه به‌بررسی آنها پرداخت و نام آنها را در تاریخ ماندگار کرد.
۱۶. کاشانی، جمال‌الدین: همان صص ۱۷۵-۱۷۳.
۱۷. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: مرآة البلدان، تصحیحات، حواشی و قهارس از عبدالحسن نوایی و میرهاشم محدث، دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۶۷، ص ۸۱۲.
۱۸. کاشانی، جمال‌الدین، زبده‌التواریخ، ص ۱۷۳.

۱۹. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۳، ص ۱۲۵.
۲۰. رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ قسمت «اسماعیلیان ...» به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۱۴۸.
۲۱. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله: تاریخ الجایتو، ص ۶۱.
۲۲. عزیزی، منصور: مبارزات ضد فتوای در ایران «اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ» تهران، ج ۱، نشر نگاه، ۱۳۵۹، ص ۳۹.
۲۳. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۳، ص ۱۲۵.
۲۴. ستوده، منوچهر: از آستارا تا آستارباد، ج ۳، ص ۳۸.
۲۵. ملگونف: سفرنامه ملگونف در سواحل دریای خزر به تصحیح و تکمیل مسعود گلزاری، تهران، ج ۱ نشر دادجو، ۱۳۶۴، ص ۱۴۳.
۲۶. اعتمادالسلطنه، محمد حسن: مرآة البلدان، ج ۳، ص ۸۱۲.
۲۷. کیا بزرگ امید: جانشین حسن صباح که از ۵۱۸ تا ۵۲۳ ه. ق فرمانروا و رهبر نزاریان بود، در زمان حیات حسن صباح حاکم قلعه لمبسر واقع در رودبار محمد زمانخانی بود، بعد از حسن صباح به قدرت رسید و در زمان او بود که فدائیان اسماعیلی خلیفه عباسی المسترشد را به قتل رساندند و رهبران بعدی الموت که بعدها ادعای امامت کردند، از نسل او هستند. برای اطلاعات بیشتر ر. ک به هاجسن، فرقه اسماعیلیه ترجمه فریدون بدره‌ای، همچنین برنارد لوئیس، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، و کتاب جدید و پر محتوای، تاریخ و عقاید اسماعیلیه اثر دکتر فرهاد دفتری، ترجمه فریدون بدره‌ای.
۲۸. داعی: در سلسه مراتب دعوت اسماعیلیان افرادی بودند با عنوان داعی که مستقیماً تحت نظر خلیفه فاطمی دعوت می‌کردند؛ داعی کبیر یا باب‌الابواب فردی بود که به آیین اسماعیلی اشراف کامل داشت، بعد از داعی کبیر حجت قرار داشت که تعداد سی نفر تحت نظر او بودند و این داعیان مأمور بودند تا مردم مستعد را مخفیانه به آیین اسماعیلیه فرا خوانند. طبق گفته منابع اولین داعیان اسماعیلی در ری ظاهر شدند، داعیانی نظیر ابن عطاش و حسن صباح. از دعای به نام نزاریان در ایران بودند. تشکیلات اسماعیلیان عبارت بود از: ناطق ← اساس ← امام [اسماعیلی] ← داعی کبیر ← حجت ← داعی ← مأذون ← مستجیب. برای اطلاعات بیشتر ر. ک به دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه.
۲۹. رفیقان: ← رفیق، هاجسن معتقد است که فدائیان چنانکه احتمالاً در دوره‌های بعد مرسوم بوده، گروه خاصی را تشکیل می‌دادند، جای تردید است، کلیه اسماعیلیان یکدیگر را «رفیق» خطاب می‌کردند و از قرار معلوم همگی آماده بودند تا در مبارزه مشترک علیه دشمن هر عمل ضروری را انجام دهند. برای مطالعه بیشتر ر. ک به هاجسن، همان منابع.
۳۰. تنه‌یجان: که تنه‌یجان = تیمیجان = تیمجان هم خوانده می‌شد، در جنوب رودسر قرار داشت و مرکز حکومت رانکوه بوده است، در زمان شاه اسماعیل صفوی در این ناحیه سکه ضرب می‌شد و بیلاق «جورده» - جوهر ده فعلی - جورده به معنای ده یا روستای بالا - اقامتگاه امرای تنه‌یجان بوده است. در دوره تسلط مغولان حکومت این منطقه تحت حکومت امیره محمد دیباج بوده است. امیره محمد پس از مدتی مقاومت به اطاعت سلطان الجایتو در آمد. بنا به نظر رابینو تیمیجان به نام شاهان گوراب شناخته می‌شده است، این منطقه در سالهای ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۴ هجری به سوی انحطاط رفت و نویسندگان ایرانی ذکری از آن به میان نکشیدند.
- رابینو، ه. ل: ولایات دارالمرز ایران گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ

- ایران، ۱۳۵۰، صص ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۴۵.
۳۱. بنا به گفته دکتر دفتری، محمد بن علی بن خسرو فیروز، از سرداران اسماعیلی بود، که دژهایی در سرزمین مازندران و گیلان برای اسماعیلیان نزاری فتح نمود. ر. ک به دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه.
۳۲. کاشانی، جمال‌الدین ابولقاسم: زبدة التواریخ، صص ۱۸۵-۱۸۴-۱۷۳.
۳۳. هاجسن: فرقه اسماعیلیه، صص ۱۹۳-۱۹۲.
۳۴. فدائیان ← فدایی: از مراتب تشکیلاتی اصحاب دعوت جدید: داعی کبیر ← رفیق لاصق ← فدایی؛ فدائیان جوانان سلحشوری بودند که از سوی سران اسماعیلی برای قتل‌های سیاسی انتخاب می‌شدند، گاه چند نفر و گاه یک نفر بودند. بعدها اروپائیان در جنگ‌های صلیبی که از دشنه آنها زخم دیده بودند به آنها حشاشین و «اساسین assassin» یعنی تروریست لقب دادند. ر. ک به هاجسن، فرقه اسماعیلیه: همچنین دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه.
۳۵. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: مرآة البلدان، ص ۸۱۲.
۳۶. مدتها پیش شرکتی ساختمانی در بخش شمالی کوه مشغول استحصال آهک این کوه بوده و در حال حاضر [۱۳۷۸] تعطیل شده است؛ این موضوع نشان دهنده اینست که آهک مصرف شده در ساختمان دژ از خود «مارکوه» بوده است.
۳۷. ستوده، منوچهر: از آستارا تا استاریاد، ج ۳، ص ۳۷.
۳۸. در سال ۱۳۵۰ رادیو و تلویزیون گیلان برای نصب ذکل فرستنده‌ای بر بالای قلعه «مارکوه» جاده‌ای تا پای کوه کشید، و مسافت باقیمانده را بیش از ۳۵۰ پله ساخت، که از آن به بعد تفرج و صعود به «مارکوه» به آسانی صورت می‌گیرد.

منابعی که در این پژوهش از آنها استفاده شد:

- ۱- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپ دوم، نشر پدیده ۱۳۶۶.
- ۲- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان مرآة البلدان، تصحیحات، حواشی و فهارس، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۳ ج، ۱۳۶۷.
- ۳- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، چاپ اول، نشر فرزاد، ۱۳۷۵.
- ۴- رابینو، ه. ل: ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، تهران، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۵- سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.

- ۶- رشیدالدین فضل‌الله: جامع‌التواریخ، قسمت اسماعیلیان، به‌اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌ی زنجانی، تهران، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، (۱۳۵۶)
- ۷- ستوده، منوچهر: از آستارا تا استارباد، تهران، چاپ دوم، نشر آگاه، ج ۳، ۱۳۷۴.
- ۸- عزیزی، منصور: مبارزات ضد فئودالی در ایران (اسماعیلیه در گذرگاه تاریخ)، تهران، چاپ اول، نشر نگاه، ۱۳۵۹.
- ۹- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ الجایتو، به‌اهتمام مهین همبلی، تهران، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- ۱۰- کاشانی، جمال‌الدین: زیده‌التواریخ، بخش فاطمیان و اسماعیلیان نزاری، به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران چاپ اول، موسسه تحقیقات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۱۱- مستوفی، حمدالله: نزهةالقلوب، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، چاپ اول، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- ۱۲- ملگونف: سفرنامه ملگونف به‌سواحل دریای خزر، ترجمه و تصحیح و تکمیل مسعود گلزاری، تهران، چاپ اول، نشر دادجو، ۱۳۶۴.
- ۱۳- هاجسن، مارشال گ. س: فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، چاپ سوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
- ۱۴- یوسفی‌نیا، علی‌اصغر: تاریخ تنکابن، تهران، چاپ دوم، نشر قطره، ۱۳۷۲.
- نشریات:
۱. واعظی تنکابنی: مقاله «دژ مارکوه در عهد اسماعیلیان و مغولان» در کتاب تنکاش ۲، تنکابن ۱۳۷۳.
۲. اکرامی سیدنورالله: مقاله «مارکوه، کوهی ددنی در رامسر»، در نشریه گیله‌واش ۵۲، رشت، ۱۳۷۸.